**فقه: زکات، جلسه 52: 04/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

خب این رسیدیم به روایت دهم باب، روایت‌هایی که زکات در مال یتیم را در موردش صحبت شده.

از کتاب همین جامع الاحادیث، ج9، ص210، رقم 12964 روایت ده از ابواب من تجب علیه الزکاة، باب 1، روایت دهم. کتاب عاصم بن حمید الحناد عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال دخل علی اناس من اهل البصره فاسألونی عن احادیث و کتبوها فما یمنعکم من الکتاب اما انکم لن تحفظوا حتی تکتبوا؛ قلت عم سألوک؛ قال المال الیتیم هل علیه الزکاة، قال قلت لهم لا، قال فقالوا انا نتحدث عندنا ان عمر سأل علیا عن مال ابی رافع فقال انفذ به الزکاة فقلت لهم لا و رب الکعبه، ما ترک ابو رافع یتیما و لقد کان ابنه قیما لعلی علیه السلام علی بعض ماله کاتبا له.

این روایت خب امام صادق علیه السلام می‌فرمایند یک گروهی از اهل بصره بر من داخل شدند و یک احادیثی را سوال کردند و نوشتند شما چرا نمی‌نویسید. احتمالا اینها که از اهل بصره بودند سنی بودند. بصره نوعا یک منطقه سنی نشین بوده و شیعه خیلی کم بوده. و نتحدث عندهم احتمالا مرادش آن ذیلی هم که دارد یک روایت عامی است.

خب ابی بصیر می‌گوید از امام صادق(ع) پرسیدم که سوالی که اینها پرسیدند و نوشتند چه بود. حضرت توضیح می‌دهند که پرسیدند مال یتیم زکات دارد یا ندارد، گفتم نه، گفتند که ما یک روایتی داریم که عمر از حضرت علی(ع) سوال کرد از مال ابی رافع، فقال انفذ به الزکاة، خلاصه زکات آن را انفاذ کن، اجرا کن. حضرت می‌فرمایند من گفتم که نه و لا رب الکعبه ابو رافع یتیمی را بر جای نگذاشته، پسر ابو رافع قیم علی علیه السلام بوده علی بعض ماله، خزانه ‌دارش بوده، کاتب امیر المومنین(ع) بوده است.

خب این روایت یک مقداری از بعضی جهات توضیح بدهم؛ این اول یک نکته‌ای عرض بکنم؛ صاحب قاموس الرجال در بحث ابو رافع یک بحثی را مطرح کرده که ابو رافع مرگش کی بوده. در کتاب‌های عامه اختلافی است. بعضی می‌گویند مرگ ابو رافع در زمان عثمان بوده، بعضی می‌گویند در زمان حضرت امیر(ع) بوده، کتاب‌های عامه این دو قول نقل شده است. صاحب قاموس الرجال این روایت را نقل کردند و گفتند که از این روایت اشعار دارد یا تعبیرشان الان یادم نیست چه تعبیری دارد، خلاصه از این یک نوع ممکن برداشت بشود که در زمان عمر این ابو رافع از دنیا رفته نه در زمان عثمان و نه در زمان حضرت علی علیه السلام، قبل از اینها بوده. کأن در زمان عمر بعد از اینکه عمر از دنیا رفته، آن مالش که حالا دست امیر المومنین(ع) حالا توضیحی ندادند ایشان در این مورد، خب حالا چرا عمر از حضرت علی(ع) سوال کرده را ایشان توضیحی نداده. مثلا فرض کنید مال دست حضرت امیر(ع) بوده، به خاطر همین از حضرت علی(ع) چنین سوالی را کرده. کأن بعد از مرگ ابی رافع مالی که برای ایتام ابورافع بوده. که حضرت این را کأن فرمودند نه اینجور نیست.

این روایت را اگر کسی خودش دقت کند به نظر می‌رسد که این ذیلی که لقد کان، ما ترک ابو رافع یتیما و لقد کان ابنه قیما لعلی علیه السلام علی بعض ماله کاتبا له، این یک نوع تعلیلی هست در مقام تخطئه حرف‌هایی که عامه زدند. که می‌خواهد بگوید ابو رافع یتیمی بر جای نگذاشت؛ آن فرزند ابو رافع که موقع مرگ ابو رافع بود، این قیم علی علیه السلام بود، و کاتب او بود. که این یا باید بگوییم که این لحن، لحن این است که بخواهد بگوید زمان حضرت علی(ع) ابو رافع از دنیا رفته، زمانی که پسرش بزرگ بوده، خزانه‌دار امیر المومنین(ع) بوده، کاتب بوده، یتیم نبوده که از دنیا برود. یا اصلا بعد از امیر المومنین(ع) از دنیا رفته باشد ابو رافع که نجاشی یک حکایتی را نقل می‌کند، و ایشان می‌گوید که اصلا ابو رافع هنگام شهادت حضرت امیر(ع) زنده بود و داستانی نقل می‌کند که بعد داستانش را عرض می‌کنم خدمتتان.

این به اصطلاح روایت با صدر وذیلش باید یک چنین چیزی مراد باشد. اصل قصه یک چیز دیگر است. سنی‌ها، حالا من یک روایتی از اهل تسنن بخوانم. این روایتی دارند عامه این حدیث در نفی آن روایت است. این روایتی هست که دو سه تا روایت هست در مورد همین ماجرا. یک روایتش این روایت هست، این روایت‌ها در معرفة السنن و الاثار، ج6، ص68 به اختصار نقل شده، ان ابن رافع ان علیا کان یزکی اموالهم و هم ایتام فی هجره؛ که اموال ابن ابی رافع می‌گوید که اموال اینها را یعنی اموال خلاصه ما را حضرت علی(ع) تزکیه می‌کرد و هم ایتام فی هجره. این یک تعبیر هست. یک تعبیر دیگری در معرفة السنن و الاثار، آن هم در همین صفحه است، جلد 6، صفحه 68 که می‌رسد به عن الحکم بن عتیبه ان علی بن ابیطالب کانت عنده اموال بنی رافع ایتاما فکان یزکیها کل عام؛ این هم روایت دوم.

یک روایت سومی در سنن کبرای بیهقی، ج4، ص107 هست که این مفصل‌تر است، یک تفصیل بیشتری داده این قضیه را، عن سلف الملکی عن ابی رافع، این ابی رافع باید عن ابن ابی رافع، من البته فرصت نکردم این را مراجعه کنم که ببینم این چیزی که برای ما اینجا تایپ شده غلط تایپی است یا منبعش، باید عن ابن ابی رافع باشد چون ادامه‌اش خیلی با آن جور در نمی‌آید که ابی رافع باشد. می‌گوید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اقطع ابا رافع ارضا، یک زمینی را به ابا رافع حضرت رسول صلوات الله علیه، داده بودند، به ملکشان در آورده بودند. فلما مات ابو رافع باعها عمر، بثمانین الفا، این ازش استفاده می‌شود که خب ابو رافع در زمان عمر از دنیا رفته بوده. فدفعها الی علی بن ابی طالب فکان یزکیها فلما قبضها ولد ابی طالب عدوا مالهم فوجدوها، حالا اینجا نمی‌دانم این کلمه باید اشتباه نقل شده باشد. چیزش این است که فوجدوها ناقصة باید یک چنین چیزی باشد.

س: فوجدوها ناقصة

ج: ناقصة، همین اینجا چون برای من چاپی که شده اینجا اشتباه است باید همین ناقصة باشد. فوجدوها ناقصة فاتوا علیا رضی الله عنه فاخبروه فقال احسبتم زکاتها، قالوا لا، فحسبوا زکاتها فوجدوها سواء فقال علی علیه السلام، حالا من اینها را بعضی از تعبیرات چیزش را عوض می‌کنم تحیاتش را؛ اکنتم ترون یکون عندی مال لا اردی زکاته؛ این بعد می‌گوید و رواه حسن بن صالح و جریر بن عبد الحمید عن اشعث، و قالا عن ابن ابی رافع و هو ثواب، که گفتم من ابی رافع، در نقل قبلی همان عن ابی رافع بوده ولی کأن می‌گوید نقلش غلط است. و اختلف فلان کس و فلان کس، تا می‌رسد عن عبدالرحمن ابی لیلا ان علیا علیه السلام زکا اموال بنی رافع قال فلما دفعها الیهم وجدوها بنقص، دیدند مال کم است، فقالوا انا وجدناها بنقص، فقال علی علیه السلام اترون انه یکون عندی مال لا ازکی، این تعبیری هست که اینها.

اینها چنین روایتی نقل کرده بودند که از این روایت برداشت شده بوده که ابو رافع اصلا زمان عمر از دنیا رفته بوده و این ماجرا را. روایت ما در واقع حتی مرگش در زمان عمر را هم می‌خواهد تخطئه کند. می‌گوید این حرف‌ها نبوده، ابو رافع در زمان حضرت علی(ع) زنده بوده، همان پسرشان هم خازن امیر المومنین(ع) بوده، قیم امیر المومنین(ع) بوده و از این روایت در واقع با توجه به تعلیلی که حضرت می‌خواهند بکنند استفاده می‌شود که یا ابو رافع در زمان حضرت علی(ع) از دنیا رفته بوده یا بعد از آن. حالا این را من یک نکته‌ای راعرض بکنم، نجاشی یک روایتی دارد

س: کل داستان غلط است؟

ج: کل داستان غلط است. این می‌خواهد تخطئه کل داستان را بکند. نه با پذیرش آن نکته که عمر این مطالب را گفته، می‌گوید همه اینها را بافتند، یک داستانی هست از اول تا آخر جعل کردند.

بعد یک روایتی در نجاشی دارد، نجاشی در ترجمه ابو رافع، روایت جالبی هم هست. بگذارید کل روایت را بخوانم. بله، یک مقداری در سندهایش آشفتگی وجود دارد، من حالا آن آشفتگی سندش را فعلا کار ندارم. به عن ابی رافع این را رسانده. قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو نائم او یوحا الیه و اذا حیة فی جانب البیت فکرهت ان اقتلها فاوقظه؛ خلاصه یک ماری در جانب بیت بود، خلاصه ترسیدند که بکشند و حضرت را با این کار بیدار کنند. فاضطجعت بینه و بین الحیه، حتی ان کان منها سوء یکون الی دونه، یا سوء یکون الی دونه، فاستیقظ و هو یتلو هذه الایه: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یوتون الزکاة و هم راکعون، ثم قال الحمد الله الذی اکمل لعلی منیته و هنیئا لعلی بتفضیل الله ایاه، ثم التفت فرآنی الی جانبه فقال ما اضجعک هاهنا یا ابا رافع؟ ابا رافع برای چه اینجا خوابید؟ فاخبرته خبر الحیة، فقال قم الیها فاقتلها، فقتلتها، ثم اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیده فقال یا ابا رافع کیف انت و قوم یقاتلون علیا و هو علی الحق و هم علی الباطل، یکون حقا فی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم فبقلبه فمن لم یستطع فلیس وراء ذلک شیء؛ این را صاحب قاموس الرجال، عبارت را گفته تحریفی رخ داده. من فرصت نکردم جاهای دیگر را ببینم؛ چون این چیز جاهای دیگر هم نقل شده؛ من جمله سعد السعود هست که من آدرسش را هم یادداشت کردم ولی نرسیدم مقابله کنم این تکه را ببینم چه هست. قدیم یادم هست این روایتش در تیسیر المطالب هم وارد شده. یا تیسیر المطالب یا امالی خمیسیه، تردید دارم در کدامش

س: محمد بن سلیمان

ج: نه نه غیر از آن، یا تیسیر المطالب یا امالی خمیسیه این دو تا چیز زیدی این وارد شده

س: امالی خمیسیه

ج: در امالی خمیسیه هست، آهان، یکی از دو تا را من قبلا این را دیدم این روایت را آنجا. امالی خمیسیه این روایت وارد شده. حالا آنجا ببینید این فمن لم یستطع جهادهم بقلبه ببینید آنجا به چه تعبیری نقل شده؟

س: فمن لم یستطع جهادهم فبیده فبلسانه ـ فمن لم یستطع بلسانه فبقلبه لیس وراء ذلک شیء.

ج: هان، البته صاحب قاموس الرجال ذاتا می‌گوید این عبارت غلط است، ذاتا غلط بودنش روشن نیست. ولی حالا می‌گوید عبارت صحیح همان عبارتی است که از منابع دیگر نقل می‌کند، خب، خود این عبارت اگر منافع دیگر نبود قابل توجیه بود عبارتش، معنایش

س: استطاعت به قلب یعنی چی

ج: حالا توضیح می‌دهم.

می‌گوید که به اصطلاح فمن لم یستطع جهادهم فبقلبه، کسی که نمی‌تواند با اینها جهاد کند با قلبش باید جهاد کند؛ یعنی بغض و کینه قلبی داشته باشد. کسی که دلش هم با اینها نمی‌تواند جهاد کند، یعنی قلبش حاضر نیست، این دیگر فلیس وراء ذلک شیء، دیگر کاری باهاش نمی‌شود کرد، این دیگر، آن قلب، قلب بیماری است. و لیس وراء ذلک شیء، دیگر کاری نمی‌شود کرد، دیگر آن، خود این به اصطلاح کاملا معنا دارد و معنای خوبی هم دارد. ایشان می‌گوید که استطاعت جهاد با قلب معنا ندارد که استطاعت نداشته باشد. نه استطاعت دارد، می‌گوید کسی که قلبش صلاحیت ندارد، نمی‌تواند اصلا حب دشمنان علی (ع) را بغض دشمنان علی(ع) را در قلب خودش داشته باشد دیگر کاری‌اش نمی‌شود کرد، دیگر قلب سنگ شده دیگر، قلب از بین رفته، فلیس وراء ذلک شیء، کاری‌اش نمی‌شود کرد، این می‌تواند معنایش این باشد. ولی خب البته ایشان اشاره می‌کند که در بعضی منابع دیگر، اگر در منابع دیگر آن باشد خب بحث چیزی نداریم.

لیس وراء ذلک شیء هم شاید همین جا در همان معنا همین باشد. می‌گوید کسی که نه لیس وراء ذلک شیء یعنی به اصطلاح آخرین مرحله تکلیف، تکلیف قلبی هست، بعد از این تکلیفی ندارد. لیس وراء ذلک شیء یعنی آن هم ممکن است اصلا مفادش همین باشد. کسی که از جهت قلبی نتواند توانایی بغض قلبی دشمنان حضرت علی(ع) را نداشته باشد، این دیگر قلب کأن قلبی هست سنگ شده نابود شده، کاری نمی‌شود کرد این دیگر به درد نمی‌خورد.

علی ای تقدیر، قلت ادع لی ان ادرکتهم ان یعیننی الله و یقوینی علی قتالهم، فقال اللهم ان ادرکهم فقوه، و اعنه، ثم خرج الی الناس فقال یا ایها الناس من احب ان ینظر الی امینی علی نفسی و اهل بیتی فهذا ابو رافع امینی علی نفسی.

بعد می‌گوید قال عون بن عبید الله بن ابی رافع، اینجا در منابع دیگر جور دیگر بود. در همان امالی خمیسیه چیست؟ دارد؟ قال عون بن ... به نظرم محمد بن عبیدالله من در ذهنم

س: محمد بن عبیدالله

ج: محمد بن عبیدالله است.

این یک قدری سند شلوغی، این سند را محمد بن عبیدالله بن ابی رافع از عون بن عبیدالله بن ابی رافع نقل کرده، در سندش که قبلا نجاشی نقل می‌کند محمد بن عبیدالله بن ابی رافع نیست، و در نقل‌های دیگر هست و اینجا محمد بن عبیدالله بن ابی رافع باید باشد این.

س: خمیسیه هست، محمد بن عبیدالله بن ابی رافع قال حدثنا عون بن عبیدالله عن ابی رافع

ج: بله، این می‌گویم در نقل نجاشی در سندش یک قدری شلوغ هست؛ اینجایش هم محمد بن عبیدالله بن ابی رافع هست که از عون نقلم می‌کند.

من احتمال می‌دهم یک کلمه قال بوده آنجا، قال را نجاشی به عون زده، افراد دیگر به محمد بن عبیدالله بن ابی رافع زدند، یک مقداری اختلاف نقل داریم که مرجع ضمیر آن قال که اینجا بوده را کی گرفتند.

س: سه تا قال است حاج آقا. یکی ... قال حدثنا علی بن قائم عن محمد بن عبیدالله بن ابی رافع قال حدثنا عون بن عبیدالله عن ابی رافع قال دخلت علی رسول الله(ص)

ج: خب ذیلش چیست؟ قال محمد بن عبیدالله دیگر

س: ذیلش

ج: فلما بویع علی و خالف معاویه بالشام. در سعد السعود اینجا محمد بن عبیدالله بن ابی رافع است.

من انگار برگه سعد السعود را اینجا نیاوردم بالا، یادداشت کردم جا گذاشتم. نه هست همین است. سعد السعود، صفحه 96 می‌گوید تعبیرش این است: محمد بن عبدالله بن علی بن ابی رافع؛ در سعد السعود، ص 96 محمد بن عبدالله که باید عبیدالله باشد، آن ذیلش می‌گوید قال محمد بن عبیدالله. محمد بن عبیدالله بن علی بن ابی رافع عن عون بن عبدالله عن ابیه عن جده ابی رافع قال دخلت علی رسول الله(ص) و هو نائم؛ در سعد السعود اینجوری نقل کرده.

حالا علی ای تقدیر آنهایش خیلی الان در مقام بحثش نیستم. فلما بویع علی (ع) و خالفه معاویة بالشام، و سار طلحه، و الزبیر الی البصره قال ابو رافع، هذا قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سیقاتل علیا(ع) قوم یکون حقا فی الله جهادهم فباع ارضه بخیبر و داره، ثم خرج مع علی علیه السلام و هو شیخ کبیر له خمس و ثمانون سنه، و قال الحمد لله لقد اصبحت و لا احد بمنزلتی، لقد بایعت البیعتین، بیعة العقبه و بیعة الرضوان، و صلیت القبلتین، و هاجرت الهجر الثلاث، قلت و ما الهجر الثلاث، قال هاجرت مع جعفر بن ابی طالب (ره) الی ارض الحبشه، و هاجرت مع رسو ل الله صلی الله علیه و اله الی المدینه و هذه الهجره مع علی بن ابی طالب علیه السلام الی الکوفه

س: مهاجرین بوده؟

ج: مهاجرین بوده دیگر بله.

فلم یزل مع علی، این ابی رافع به اصطلاح مال رسول الله(ص) بوده یعنی مال عباس بن عبد المطلب بوده، عباس این را به پیغمبر(ص) هدیه می‌دهد، بعد که به اسلام ابی بکر بشارت می‌دهد پیغمبر(ص) او را آزاد می‌کند. ولی بعدا هم اصلا هم ابو رافع هم عیالش سلما و اینها در بیت چیز بودند حضرت زهرا(س) این یک روایتی هست در منابع شیعه و سنی خیلی نقل شده؛ عبدالله بن علی بن ابیطالب یا ابی رافع یا در بعضی نقل‌ها عبیدالله بن علی بن ابی رافع عن ابیه عن سلما امرأة ابی رافع قالت مرضت فاطمة علیها السلام فلما کان فی الیوم الذی ماتت فیه قالت هیئی لی ماء فصببت لها فاغتسلت کاحسن ما کانت تغتسل؛ این عیال ابی رافع سلما این می‌گوید در مراسم غسل دادن، حالا من آن روایت را...

س: قبلا همسر حمزه بوده دیگر سلما بنت عمیس

ج: نه نه، این بنت عمیس نیست.

س: خواهر اسما مگر نبود سلما

ج: سلما امرأه ابی رافع. حالا این امالی طوسی، صفحه 401، رقم 892 مجلس 14، رقم 41، ... ابن بتری از مسند ابن حنبل نقل کرده؛ در فضائل الصحابه ابن حنبل که همان در مواقع به یک معنا همان مسند ابن حنبل است، جلد 2، ص95، عبیدالله بن علی بن ابی رافع عن ابیه عن امه سلما، این را نقل کرده است.

حالا غرضم آن چیزهایش نیست، الان وارد آن نکاتش نمی‌خواهم بشوم. می‌خواهم بگویم اینها خانواده ابی رافع خانواده‌ای هستند که با حضرت زهرا(س) و بیت رسالت ارتباط داشتندو با همدیگر مرتبط بودند. پیداست دیگر خود ابی رافع هم خدمتکار حضرت رسول(ص) بوده و در خدمت پیغمبر(ص) بوده است.

بعد می‌گوید که فلم یزل مع علی حتی استشهد علی(ع) فرجع ابو رافع الی المدینه مع الحسن علیه السلام و لا دار له بها و لا ارض؛ یعنی همه خانه‌اش را فروخته بود که به خاطر خرج این ایامی که می‌خواهد برود برای جهاد و اینها.

می‌گوید فقسم له الحسن(ع) دار علی(ع) بنصفین، اینجا یک عبارت بعدی این نجاشی دارد، و اعطاه سنح، این عبارت در سعد السعود به این شکل نقل شده: و اعطاء بینبع ارضا اقطعها ایاه، این در سعد السعود این شکلی نقل شده و اینها حالا کدامش درست است و اینها خیلی نمی‌دانم. در این عبارتش این است: اعطاه السنح ارض اقطعه ایاها، کأن سنح اسم جایی است، آن سنح را امام حسن علیه السلام به خلاصه این ابو رافع داده است. ولی در نقل آن هست و اعطاه بینبع ارضا اقطعها ایاه؛ حالا کمی نیاز به دقت دارد که کدام یک از اینها... ینبع و سنح، بینبع و سنح از جهات نگارشی شبیه هم هستند، یکی به هر حال تحریف دیگری است و این را باید یک مقداری مراجعه کرد که کدام درست است. من اجالتا به نظرم بینبع درست‌تر است ولی نیاز به یک تأملی دارد که ببینیم شواهد خارجی.

س: ...

ج: می‌گوید حضرت امیر(ع) امام حسن خانه حضرت علی(ع) را به دو قسمت کرد؛ یک قسمت را برای خودشان برداشت و یک قسمت را داد به ابو رافع.

س: آن ینبع یک چیز دیگری است.

ج: بعد یک زمین دیگر هم در ینبع به آنها داد. که به هر حال آن هم زمینش را لا دار له بها و لا ارض؛ درمقابل زمینی که فروخته بود و صرف کرده بود این ارض ینبع یا سنخ را داد؛ در مقابل خانه هم نصف خانه حضرت علی(ع) را به او داد.

فباعها عبید بن ابی رافع من معاویه بمائة الف و سبعین الفا؛ و بعد ادامه داستان که آنجا نقل می‌کند. که این قصه ازش استفاده می‌شود که ابو رافع بعد از شهادت حضرت علی(ع) هم زنده بوده و امثال اینها.

من یک احتمالی داشتم یک مقداری ور می‌رفتم ببینم اینها نقلیات چه جوری است، یک عبارتی در طبقات ابن سعد دیدم، حدس زدم، حالا می‌گویم حدس زدم که باید ابو رافع به احتمال زیاد بعد از شهادت حضرت علی(ع) هم زنده بوده و اینکه بعضی گفتند که در زمان حضرت علی(ع) از دنیا رفته برداشت نادرستی از یک عبارت ابن سعد است. در طبقات کبرای ابن سعد، در شرح حال ابو رافع همان به اصطلاح ماجرای ازدواج این که پیغمبر(ص)، سلما که مولی رسول الله(ص) بوده، آن را هم به ازدواج ابو رافع در آوردند و عبیدالله بن ابی رافع به دنیا آمد و در ذیلش دارد، طبقات کبری جلد 4، ص 55، قال محمد بن عمر مات ابو رافع بالمدینه بعد قتل عثمان بن عفوان و له عقب؛ تعبیر می‌کند بعد قتل عثمان بن عفوان. احتمالا یک، این مقدار اطلاعاتی که او داشته این بوده که تا زمان قتل عثمان زنده بوده. اما حالا کی ازدنیا رفته بوده نمی‌دانسته، این تعبیر بعد از قتل عثمان را تعبیر کرده، افراد خیال کردند حالا بعد از قتل عثمان یعنی بلافاصله، یعنی در زمان حضرت امیر(ع)؛ در حالی که بعد قتل عثمان حالا در مثلا گزارشی که در آن قتل عثمان بوده اسم ابو رافع آمده بوده، آن موقع مثلا به چه این از چه جهت، یک چیزی مثلا فرض کنید در ماجرای حصر عثمان، حضرت علی(ع) به ابو رافع کاری واگذار کردند، پیدا بوده که آن موقع زنده بوده و امثال اینها. یک بعد از اینکه تعبیر می‌کند بعد از قتل عثمان بن عفوان، می‌خواهد بگوید زمان قتل عثمان بن عفوان زنده بوده، بعد بوده، حالا کی بوده این، حدس می‌زنم اینکه گزارشی که گفتند که در زمان حضرت امیر(ع) از دنیا رفته، برداشت نادرست از این عبارت به اصطلاح ابن سعد هست در طبقات کبری و بنابراین به نظر می‌رسد علی القاعده باید در زمان بعد از شهادت حضرت امیر (ع) ابو رافع زنده بوده، عمرش زیاد بوده، یعنی عمده قضیه که بوده می‌گوید در همان زمان حضرت امیر(ع) هشتاد و چند سالش بوده، دیگر حالا تا کی هم زنده بوده، خب عمر طولانی داشته؛ علتی هم که تصور شده که مثلا زمان عثمان یا زمان حضرت امیر(ع) از دنیا رفته، سن زیادی بوده که به طور طبیعی مثلا زمان عثمان یا زمان حضرت امیر(ع) باید از دنیا رفته باشد.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که این روایتی که اینجا هست، اصل مرگش در زمان عمر را می‌خواهد تخطئه کند. می‌خواهد بگوید کل این داستان، داستان ساختگی است و بافتند و این زنده بوده، زمان حضرت امیر(ع) هم زنده بوده. آن زمان کاتبش، فرزندش کاتب امیر المومنین(ع) بوده.

یک نکته اینجا عرض بکنم در مورد اینکه این فرزندی که کاتب امیر المومنین(ع) بوده، این اختلافی هست در نقل‌ها. در بسیاری از نقل‌ها عبیدالله کاتب امیر المومنین(ع) دانسته شده. نجاشی علی را عبارت نجاشی عبارتی است اصلا حالا عبارت نجاشی را بخوانم یک معنایی بکنم عبارت نجاشی را؛ چون خیلی‌ها این عبارت را متوجه نشدند.

نجاشی شرح حال ابو رافع را که آورده آخرش دارد می‌گوید و لابن ابی رافع کتاب آخر و هو علی بن رافع، تابعی من خیار الشیعه کانت له صحبة من امیر المومنین علیه السلام و کان کاتبا له؛ این عبارت را. خب خیلی‌ها نفهمیدند این عبارت نجاشی، لابن ابی رافع کتاب آخر و هو علی بن ابی رافع؛ این چه می‌خواهد بگوید، متوجه این مطلب نشدند، من جمله صاحب خدا رحمت کند آسید عبد الستار حسنی یک تعلیقه‌ای بر نجاشی حواشی بر نجاشی دارد که این عبارت را آنجا دارد که کأن نفهمیده ایشان مراد چیست؛ من آنجا یک مقاله‌ای بر حاشیه این چیزهای آقای آسید عبد الستار زدم اسمش را هم گذاشتم التعلیقات الحسینیه علی الحواشی الحسنیه، که قسمت اولش که همین بحث است چاپ شده، این کتاب مجله کتاب الشیعه، حاج آقا این را توضیح می‌دادند که این عبارت چه می‌خواهد بگوید. ایشان می‌فرمودند که این عبارت ناظر به فهرست شیخ است. شیخ در فهرست برای ابو رافع کتاب معرفی نکرده است. یک کتاب معرفی کرده، آن هم برای عبیدالله بن ابی رافع. مرحوم نجاشی با این عبارت می‌خواهد تخطئه کند شیخ طوسی را. از دو جهت؛ می‌گوید اولا دو نفر صاحب کتاب وجود دارد؛ یک کتاب مال ابو رافع است که عبیدالله بن ابی رافع راوی‌اش است؛ یک کتاب مال ابن ابی رافع است، غیر از آن کتابی که مال خود ابو رافع است. آن پسری هم که کتاب دارد، عبیدالله نیست، علی است. این و لابن ابی رافع کتاب آخر، این تخطئه نجاشی هست از این جهت که برای ابی رافع کتاب قائل نشده، برای پسر قائل شده. این یک جهت.

و هو یعنی آن ابن صاحب کتاب هم علی بن ابی رافع هست نه عبیدالله کما علیه الفهرست. این دو تا چیز را ایشان کأن می‌خواهد چیز کند، بگوید دو نفر هستند صاحب کتاب؛ یکی خود ابو رافع که راوی‌اش عبیدالله است و عبیدالله صاحب کتاب نیست، فقط راوی است. یک نفر هم پسر ابو رافع است، آن پسر صاحب کتاب هم عبیدالله نیست علی است. این عبارت این جور می‌خواهد بگوید.

و عرض کنم خدمت شما، خب ایشان اینجا و کان... در اوایل در خود همان ترجمه ابو رافع می‌گوید و ابناه، می‌گوید ابو رافع کان صاحب بیت ماله بالکوفه وابناه عبیدالله و علی کاتب امیر المومنین(ع)؛ هر دو پسر را کاتب امیر المومنین(ع) قرار داده است.

در اینکه عبیدالله کاتب امیر المومنین(ع) بوده، منابع زیادی هست، منابع متعدد هست در مورد کاتب، مثل طبقات کبری، ابن سعد، ج4، ص55؛ مؤتلف و مختلف دارقطنی، جلد 1، ص223، تاریخ بغداد، ج1، ص304؛ استیعاب، جلد1، ص84، تاریخ مدینه دمشق، جلد45، ص502؛ جلد 72، ص331.

اما علی ابن ابی رافع این که، علی بن ابی رافع یک نکته را اول بگویم، علی بن ابی رافع در منافع عامه اسمش نیامده، ترجمه نشده، ولی وجودش مسلم است. دیدم بعضی در حاشیه زدند که لم اعرفه، نه علی بن ابی رافع وجودش مسلم است، در نقل‌های متعدد اسم علی بن ابی رافع وارد شده. من بعضی از آن نقل‌ها را نقل کنم، همان عبیدالله بن همان نقلی که مرضت فاطمه علیها السلام که نقل کردم در سندش علی بن ابی رافع وارد شده. در عرض کنم خدمت شما در طبقات کبری، قائد مولا عبدالله بن علی بن ابی رافع، طبقات کبری، جلد3، ص161؛ جلد 4، ص233، البته با تعبیر قائد. عبدالله بن علی بن ابی رافع را مولا رسول الله(ص) در طبقات کبری، جلد 5، ص410، رقم 1198 ترجمه کرده. جاهای دیگر، خیلی جاها، نمی‌دانم معرفة الصحابه ابی نعیم، همین فائد یا قائد؛ اینها حالا فائد بوده قائد بوده، عبیدالله بن علی بن ابی رافع بوده، عبدالله بوده، اینها در این نقل‌ها اختلاف است، ولی همه‌شان در این که یک علی بن ابی رافع اینجا داریم مشترک هستند.

در اغانی جلد 12، ص266، محمد بن عبدالله بن علی بن ابی رافع عن ابیه عن جده عن ابی رافع؛ یک ابراهیم بن علی بن حسن بن علی بن ابی رافع الرافعی در تاریخ بغداد ترجمه کرده و حدث عن ابیه علی و عن ابه علی بن الحسن، اینها، هم خودش خانواده‌اش بچه‌هایش اینها در منابع زیادی وارد شدند. در اینکه علی بن ابی رافع داریم این بحثی نیست؛ ولی عمده بحث این است که آیا هر دوی برادرها کاتب امیر المومنین(ع) بودند یا یکی کاتب بوده، این چیز هست.

یک عبارتی در شرح الاخبار قاضی نعمان هست، این شاید یک نوع جمعی بین نقل‌های مختلف باشد. در شرح الاخبار قاضی نعمان، جلد 2، ص20، می‌گوید: کان علی بن ابی رافع صاحب خاتم علی علیه السلام و علی بیت ماله؛ صاحب خاتم، به اصطلاح خاتم حضرت امیر(ع) دست او بوده، ولی کاتب عبیدالله بوده، و آن کسی که مهر حضرت امیر(ع) را می‌زده برادرش علی بوده طبق این نقل. که هر کدامشان کأن یک نوع نقشی در چیز دارند، به اصطلاح در دستگاه کتابت حضرت امیر(ع)؛ و علی بیت ماله، آن که خازن امیر المومنین(ع) را هم دانسته این علی بن ابی رافع را خازن دانسته.

در همین روایتی هم که بود کان قیما علی بعض ماله و کاتبا له، احتمال زیاد این مراد علی باشد که کأن هم جنبه کاتبیت داشته، هم خزانه دار بوده و اینها. البته در بعضی نقل‌ها آن خزانه‌دار را چیز، این که گفتم در تهذیب هم یک نقلی هست. تهذیب، ج1، ص151، رقم 606 این را هم بگویم: عن علی بن ابی رافع قال کنت علی بیت مال علی بن ابیطالب(ع) و کاتبه، داستانی که یک گردنبند لؤلؤی امیر المومنین(ع) داشت، فرزندشان سه روز به عنوان امانت مضمونه خواست و حضرت، یک داستان جالبی هست و این را نقل می‌کنند. در آنجا هم علی بن ابی رافع دارد. البته در استیعاب دارد کان عبیدالله بن ابی رافع خازنا و کاتبا لعلی رضی الله عنه؛ استیعاب، جلد 1، ص84.

من حدس می‌زنم این نجاشی هر دو را کاتب دانسته نقل کرده، هر دو کاتب بودند، ولی آن کاتب اصلی عبیدالله بوده، علی جنبه خزانه داری و مهر حضرت امیر(ع) خاتم حضرت امیر(ع) در اختیار علی بوده و شاید این عبارت قاضی نعمان جمع بین نقل‌های مختلف باشد.

علی ای تقدیر این دو برادر هم علی هم عبیدالله هر دو زمان حضرت امیر(ع) بزرگ بودند. اصلا یتیم و از این بحث‌هایی که در آن نقل وجود دارد، زمان عمر نمی‌دانم از دنیا رفته باشد و اینها همه یک بافتنی‌هایی است که این روایت در مقام تخطئه آن است. بنابراین اصل این ماجراو داستانی که در مورد فرزندان امیر المومنین(ع) هست، یک داستان ساختگی است که ساخته شده است.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین